

اقبال در مکتب استاد ایرانی

اثر: دکتر عباس کی‌منش

دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۴۷ تا ۶۶)

چکیده :

مقاله حاضر نتیجه کوششی است در شناساندن سید میر حسن شیرازی از خاندان رسالت و ولایت که علامه دکتر محمد اقبال لاهوری را در نوجوانی در سایه حمایت خود گرفت و در تعلیم و تربیت او کوشید و از وی شاعری توانا در ادب فارسی ساخت و عارفی وارسته در عرفان اسلامی و شمشیری از نور برای مبارزه با ظلم و جهل در دست وی نهاد.

واژه‌های کلیدی: اقبال، استاد، فلسفه خودی، حافظ.

مقدمه:

اقبال، مولانای لاهور، شاعر متفکر (و سیالکوت پنجاب هیجدهم آبان ۱۲۵۶ ه.ش مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ ف - اول اردیبهشت ۱۳۱۷ ه.ش برابر با ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م) دکتر جاوید اقبال، زنده رود، ج ۴۲/۱، ج ۶۷۳/۳) نخستین سخنور پُرآوازهٔ پارسی گوی مسلمان است که مردم مشرق زمین را آمادهٔ بازگشت به "خودی" کرد، در حالی که از یک سوی جامعهٔ ملل مسلمان در قرن نوزدهم و بیستم میلادی در پنجهٔ دیو یأس و نومیدی گرفتار بود و از دیگر سوی دولت هزار سالهٔ مسلمانان در شبه قارهٔ افسانهٔ ماضی گشته بود و مسلمانان این حوزهٔ وسیع از جهان، بعد از ده قرن سروری بناگزیر محکوم به غلامی شده بودند و اصالت خاندانهای بزرگ و محترم مردم شبه قارهٔ رنگ زوال گرفته بود و روشنفکران مسلمان با علوم، فلسفه و معارف بشری احساس بیگانگی می‌کردند. در آستانهٔ این سقوط فکری بر خلاف پندارهای دولتهای استعمارگر که اندیشهٔ مردم شرق را در کرختی رؤیاهای صوفیانه غوطه‌ور می‌انگاشتند، اقبال لاهوری، آن سخنور دل آگاه فرهنگ اسلامی در دورهٔ معاصر در عمل توانست، مسلمانان را در بازگشت به "خودی" راهی عملی بنماید و حرکت مسلمین را جامعهٔ تحقق‌پوشاند.

شرقی را که اقبال مصوّر و محرّک آن بود، سرزمینی بود که سموم فقر و ظلم و جهل خرمن حیات مردم آن را می‌سوزانید و خاکسترش را به دست صرصر نابودی می‌داد.

این سخنور نامدار که فروغ افکار بلند آیین او راهنمای مردم مسلمان شرق بود، پردهٔ ناآشنایی مرزها را فروافگند و ورای رنگ و نژاد، بابینشی اسلامی، شعور استقلال‌طلبی را در مسلمانان عالم بیدار کرد و شوق حرکت و ایمان به قدرت بازگشت به سوی "خودی" را در ملل مشرق زمین برانگیخت و توانست مسلمانان جهان را به زیر پرچم اتحاد فراخواند.

این مبارز شمشیرِ قلم که می‌دانست: «نکته‌ها چون تیغ الماس است تیز / گر

نداری تو سپهر، واپس گریز» به ظهور رسانیدن این اندیشه جهان بینانه را در قالب نظم مؤثرتر از قالب نثر تشخیص داد. بدین جهت نخست این تفکر را در قالب شعر اردو عرضه داشت، اما در آغاز قرن بیستم اصطلاحات و تعبیرات زبان اردو را در تبیین اندیشه جهانی خود باندام و رساندم. بنابراین زبان فارسی را برای اظهار اندیشه خود برگزید. زبانی را که از یک استاد ایرانی نژاد از دودمان رسالت و ولایت، از نامداران شیراز، سرزمین شعر و ادب و حکمت و عرفان از روزگار کودکی تا دوران جوانی و بلوغ فکری کامل فراگرفته برد، و بدان عشق می ورزید، در حالی که به زبان انگلیسی نیز تسلط کافی داشت و می توانست آن زبان را برای بیان افکار خود اختیار کند. اما زبانی را که استاد ایرانی او سید میرحسن شیرازی از دوران کودکی بدو آموخته بود، به عنوان جولانگاه اندیشه جهانی خود برگزید. چون می دانست که مفهوم "خودی" را در زبان فصیح و بایغ فارسی خوش رنگ تر و دلپذیرتر و جذاب تر و مشخص تر جلوه تواند داد، و در آفاقی وسیع تر بدان سیر تواند کرد، و گوش حقیقت نیوش بیشتری را پذیرای پیام جهانی خود خواهد نمود. چه در نتیجه مساعی استادش سید میرحسن شیرازی به زوایای این زبان وقوف کامل یافته بود، و به نبوغ اندیشه جستجوگرانه، فرود و فراز آن را بهتر دیده بود و لطافت وازگان آن را در برانگیختن معانی و تعبیر تازه ای که تراوش ذهن و قاد او بود به استادی دریافته بود.

اقبال را تنها فیلسوف، حکیم و شاعر نتوان خواند، بلکه عارفی است که هیجانهای روحی صوفیانه او شوق سعدی شیراز را در پرده "نی" مولوی به نوا در آورده و افکار قلندرانه عراقی را با تعبیرات بکر و واژگان منتخب خواجه رندان - لسان الغیب شیراز - در لباسی دیگر ملهم از جهان بینی جلال الدین محمد بلخی رومی همراه با تفکر حماسی حکیم فردوسی در جلوه آورده است.

شعر اقبال بیانگر دردها و سوزهای مردم روزگاران گذشته نبود بلکه مبین

دردهای تازه‌ای بود که در قرن نوزدهم و بیستم میلادی گلوگاه مسلمانان شرق را به سختی می‌فشرد.

همه ناهمواری‌ها و ناهنجاری‌هایی را که کشف کرده بود خواست در زبان فارسی به نمایش بگذارد؛ یعنی آن زبانی را که سید میر حسن بدو آموخته بود. اما سید میر حسن که بود؟ مولانا میر حسن شیرازی که صاحب کتاب "ذکر اقبال" مجمع البحرین اش لقب داده، اقبال را به شاگردی اختیار کرد. اگر این انتخاب نبود، اقبال می‌توانست یک وکیل مدافع خوبی از کار در آید و یا کلاهدوز ماهری گردد.

نسب نامه سید میر حسن شیرازی

نسب نامه سید میر حسن - را استاد دکتر سید سلطان محمود حسین، از میرحسن تا حضرت امام علی علیه‌السلام به شرح زیر گزارش نموده است.

مولوی سید میر حسن بن میر محمد شاه بن میر ظهور الله بن سید میر قاسم بن سید شاه سلطان بن میر مهدی بن شاه مدار بن شاه مقصود بن شاه عزیز بن سید جلال بن سید شاه جمال بن شاه کبیر بن سید محمد شاه بن شاه شمس بن سید شیر علی بن بهاء‌الدین بن شاه رکن‌الدین بن سید امیر احمد بن شاه سید امام بن سید علی بن سید جلال بن سید منصور بن نظام‌الدین محدث بن حبیب‌الله بن سید خلیل بن شمس‌الدین ولی بن سید عبدالله بن نورالله بن سید کمال بن سید عبدالله بن سید خسرو بن حارث بن ابراهیم بن سید طاهر بن سید حسن بن سید عارض بن سید محمد مأمون دیناج بن ابراهیم عبیدالله بن امام جعفر صادق (ع) بن امام محمد باقر بن زین‌العابدین بن حضرت امام حسین (ع) بن حضرت علی (ع). نسب سید میر حسن شیرازی با سی و نه واسطه به امام زین‌العابدین فرزند سید الشهداء امام حسین می‌رسد.

علل هجرت خاندان رسالت و ولایت

خاندان رسالت و ولایت در برابر ظلم و جهل و کشتار بنی امیه و بنی عباس یا در اختفا بسر می بردند، یا ناگزیر به جلای وطن به سرزمینهای دیگر می شدند و یا نفی بلد می گردیدند. بدیهی است که این مهاجرتها عموماً در سرزمینهایی صورت می گرفت که مردم آن نسبت به آل علی (ع) علاقه هایی داشتند. در برابر این سلب فعالیت های سیاسی و تبلیغی یکی از اولاد امام زین العابدین به نام سید عارض پای گریز به شیراز برداشت، تادر آن سرزمین به تبلیغ اسلام پردازد و مبارزات خود را علیه حکومت جامه عمل پیشاند.

خاندان ولایت و صفویه

آن حضرت را دو فرزند بود به نام سید حسین و سید حسن که سید حسین والی مصر شد و از نسل سید حسن شخصیتی به نام سید خسرو بر اثر تبلیغ دین مبین اسلام و رشادت و امانت و صداقت به حکومت شیراز دست یافت. از این نسل، سید شمس الدین عارفی پرآوازه پیدا آمد که به روزگار خود پیشوای کاملان و سردار اتقیا و محبوب اولیا گشت و در حکومت صفویه، پادشاه صفوی را نسبت به آن حضرت ارادت های فراوان پیدا شد.

شاه اسماعیل صفوی که اساس وحدت ملی ایرانیان را بر پایه مذهب تشیع بنا نمود و سراسر ایران را تحت یک حکومت در آورد، نسبت به این خاندان جلیل که در فارس به طهارت و تقدس شهرت داشتند عشقی مریدانه پیدا کرد، و با الهام از قداست و طهارت این خاندان، با رسمی کردن مذهب تشیع توانست ایرانیان را با یکدیگر متفق و متحد گرداند.

پناهندگی همایون پادشاه مغولی هند به ایران

پیوستگی شاه اسماعیل با این خاندان امری عادی بود، زیرا آنان خود از نسل شیخ صفی الدین اردبیلی عارف معروف بودند. چنانکه از همین خانواده، شیخ جنید ده هزار صوفی سلحشور حاضر به خدمت داشت و شیخ حیدر (مقتول به سال ۸۹۳ ه.ق) پسر شیخ جنید دستور داد تا مریدان وی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) بر سرگذارند، که آن رمزی است برای دوازده امام در میان شیعه. بدین جهت این گروه را قزلباش - سرخ سر - می‌گفتند و شاه اسماعیل، پسر شیخ حیدر در سال ۹۰۷ ه.ق تاج سلطنت ایران بر سر نهاد. بعد از شاه اسماعیل، شاه طهماسب اول در سال ۹۳۰ ه.ق به پادشاهی رسید. در زمان سلطنت این پادشاه، همایون ناصرالدین پسر بابر (دولت گورکانی هند یا امپراطوری مغولی هند بوسیله ظهیرالدین بابر نواده پنجم امیر تیمور گورکان در شمال غربی لاهور تأسیس شد) پس از وفات پدر، در نوزده سالگی مصمم شد به تکمیل فتوحات پدر بپردازد، ولی جنگ و گریزهای او در مقابل سرداری چون "شیر شاه" که از افغانه بنگاله بود، و بر اثر حمله خائنه‌ای که "شیر شاه" به اردوی همایون به تاریخ ۹۴۶ ه.ق کرده بود، لشکریان او را مجبور به ترک بنگاله نموده و همایون را در سال ۹۵۱ پناهنده دربار شاه طهماسب اول کرد، و پذیرایی‌های شایان تحسین پادشاه صفوی را نثار مقدم او.

بازگشت همایون به هند و همراهان او

همایون پس از ۱۵ سال پناهندگی در دربار ایران به عزم به دست آوردن ممالک از دست رفته، بازگشت به هند را در آیینۀ مصلحت دید، و شاه طهماسب که وی را با کمال صمیمیت و جوانمردی پذیرفتار آمده بود؛ برای بازپس گرفتن مملکتش بر آن شد، که با لشکری گرم سیر سایه حمایت بر سر وی افکند. به شرط آنکه "روس

منابر ممالک محروسه خود را به ذکر اسامی ائمه معصومین علیهم الصلوٰة والسلام قرین و مشرف گرداند؛ و همایون نیز گفت که من المهدی الی اللحد مرا محبت خاندان رسالت مرکوز خاطر است، و اصراً نفاق امرای جغتایی و ناسازی میرزا کامران محض برای همین بود. لذا پادشاه صفوی دستور داد که ده هزار سوار (محمد قاسم فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱/۲۳۵ و ۱/۲۳۷) همراه سرداران و جمعی از رجال و بزرگان دین مبین اسلام تکریم و تعظیمی که لایق چنین مهمانی باشد به تقدیم رسانند. و پیشوایان شیعه همایون را همراهی کنند. در میان این جمع سید شیر علی با پسرش سید شاه شمس که از خاندان جلیل سید عارض بودند. راهی شبه قاره شدند و مقیم شاهپور گردیدند، و به تبلیغ اسلام پرداختند؛ که اینک مزار آن خاندان جلیل زیارتگاه خاص و عام در آن دیار است. از آن خاندان سید محمد را پنج فرزند پسر بود، شاه دین، شاه خلیل، شاه کبیر، سید مسعود و سید فیروز شاه از پشت ششم شاه کبیر، سید میر مهدی چشم به جهان گشود و نوه وی سید قاسم نام داشت که آن حضرت را جد سید میر حسن نوشته اند. (سید وحیدالدین، روزگار فقیر، لاهور، ۱۹۸۸، ۲۰۴ و ۲۰۶)

سید فیروز شاه پسری داشت به نام شاه سیدین که در زهد و تقوی یگانه عصر در شبه قاره بود و از اولیاء الله بشمار می رفت و مزارش نزدیک شهر جهلم از توابع اسلام آباد است به نام جو یا سیدن شاه که مورد عنایت خاص و عام در سرزمین پاک است. پسران سید شاه سلطان، سید میر قاسم و سید میر ابوتراب بین سالهای ۱۷۵۰-۱۸۲۰ میلادی مقیم سیالکوت زادگاه اقبال شدند، و سیالکوت در آن روزگار سرزمین عرفا و علما محسوب می شد. همه افراد این طایفه خود معلم و راهنمای مردم در شبه قاره بودند و مبلغان اسلام، که در نگارش کتب و چاپ و نشر آنها مهارتی بسزا داشتند. نوشته اند که سید میر قاسم که پدر میر ظهور الله بود در سال ۱۷۷۵ میلادی ولادت یافت، و تحصیلات خود را در عرفان و علوم اسلامی و طب به پایان رسانید، و طبابت پیشه کرد. اما میر ظهور الله شاه را چهار فرزند پسر به

نامهای سید محمد شاه، میراحمد شاه، میر فیض الله و میر نعمت الله بود و سید میر محمد شاه را پسری بود به نام سید میر حسن که وی استاد علامه دکتر محمد اقبال لاهوری است. سید میر حسن را فرزندی بود به نام سید میر حسن که وی استاد علامه دکتر محمد اقبال لاهوری است. سید میر حسن را فرزندی بود به نام سید محمد زکی و او را پسری به نام سید معظم علی و فرزند او به نام و جاهت حسین هم امروز در لاهور سیره نیاکان را با ایمانی قوی ادامه می دهد و به فارسی دانی مشهور است.

دانش و اطلاعات سید میر حسن

سید میر حسن تحصیلات خود را در این خانواده که همگی منار نورمحمدی بوده اند به درجه ای از کمال رسانید که توانست مقبول طبع عرفا و علما و صلحا گردد. این خاندان همه آفتاب درخشان علم و ورع و تقوی در شبه قاره بودند و در زبان ادب فارسی و عربی از کاملان روزگار خود به شمار می آمدند.

سید میر حسن از کودکی باهوشی سرشار به فراگیری زبان و ادب فارسی و عربی همت گماشت، به روایتی در هفت سالگی حافظ قرآن کریم شد. چه در همان سن روزی پدر وی را گفت می خواهم تلاوت قرآن ترا بشنوم، میر حسن گفت از روی مصحف قرائت کنم؟ یا از حفظ؟ پدر گفت هرگونه که ترا دستیاب خاطر است. او شروع به تلاوت کلام الله مجید از حفظ کرد. و چنان به قرائت مختلف قرآن خواندن گرفت که پدر را شیفته کرد و سرافراز میان اقران.

بعد از وفات پدر، میر حسن در خدمت یک روحانی عالی مقام به نام شیر محمد که در ادبیات فارسی و عربی همتای پدر وی بود، و در فقه و حدیث و تفسیر و کلام از سرآمدان عصر در شبه قاره محسوب می گشت به تحصیلات خود ادامه داد. و چندی نیز در مدرسه ضلع اسکول در سیالکوت به دانش اندوزی پرداخت و افزون

بر آن در نزد مولانا محبوب عالم و مولانا بشیر احمد در تفسیر و حدیث و فقه و کلام تلمذ کرد و در زبان اردو، و زبان و ادبیات فارسی و عربی همپای بلغا و فصحا گشت و در سال ۱۸۶۱ تحصیل خود را در علوم و معارف اسلام به آن درجه از کمال رسانید که بزرگان علوم اسلامی را در شبه قاره به عظمت مقام خود معترف کرد. (دکتر جاوید، اقبال، زنده رود، ج ۲/۹۶)

در آغاز امام جماعت مسجد شد، اما با مشاهده برخی بی رسمی ها و بی عدالتی ها و بی اعتقادی ها مزایای معنوی این مقام را به یک سو نهاد و در مدرسه ای که درس می خواند کار معلّمی پیش گرفت. این مدرسه در سال ۱۸۸۹ به وسیله انگلیسی ها به نام سکاچ مشن به کالج مبدّل گردیده بود. در حالی که بهترین و برجسته ترین و فاضل ترین استاد آن کالج سید میر حسن شهرتی عظیم در فضل و فضیلت و تقوی به هم رسانیده بود از این جهت مردم به سبب وجود سید میر حسن، از نواحی مختلف سیالکوٹ فرزندان خود را بدان مدرسه گسیل می داشتند، و میر حسن هم ریاضیات آن مدرسه را تدریس می کرد، و هم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و زبان و ادبیات فارسی و عربی را در سطوح مختلف به دانش پژوهان می آموخت.

نخستین دیدار سید میر حسن با اقبال

روزی مولانا سید میر حسن، در مجلس مولانا غلام حسن با چهره کنجکاو کودکی روبرو شد و پرسید که این کودک از آن کیست؟ مولانا غلام حسن گفت، پسر شیخ نور محمد است که او را نزد من فرستاده است، تا تعلیمش کنم. شیخ نور محمد می خواست این کودک اندکی از علوم اسلامی را فراگیرد، و پس از آن وی را در دکان کلاهدوزی بکارگمارد. اما میر حسن این کودک را برای فراگیری علوم و معارف اسلامی مستعد تشخیص داد و بر آن شد که به تعلیم او همّت گمارد،

زیرا هم کودک آمادگی لازم برای فراگیری داشت و هم میرحسن خدمت به شیخ نور محمد را که در تصوّف گامی هر چند کوتاه برداشته بود، وظیفه انسانی خود می‌انگاشت بنابراین به جای سوزن کلاهدوزی شمشیر نور در دست اقبال نهاد.

افکار و عقاید سید میر حسن

سید میر حسن چشم و چراغ خاندان سادات بود در شبه قاره. چه زندگانی خود را الگوی واقعی سنت رسول خدا قرار داده بود. نابغه‌ای چون اقبال لاهوری در حق آن بزرگ می‌گوید که در همه زندگی خود تنها سید میر حسن را در اجرای دقیق سنت پیامبر خدا دیده است.

آری! آن نور محمدی (ص) معتقد بود که کودک باید با کلمات طیبه به سخن گفتن زبان گشاید.

سید میر حسن فریضه پنجگانه را به موقع ادا می‌کرد و از فیض نماز نیمه شب نیز هرگز باز نمی‌ماند. میر حسن اسوه واقعی اخلاق محمدی بود و انسانی با تقوی و در زهد و ورع بی‌همتا در عصر خود. (سید وحید الدین، روزگار فقیر، لاهور، ۱۹۸۸م، ۲۰۶)

کتب درسی متداول

برخی از کتبی که در حوزه‌های علمی شبه قاره تدریس می‌شد، عبارت بودند از گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ، اسکندرنامه نظامی، یوسف و زلیخای جامی، انوار سهیلی، هدایه النحو و نظایر این آثار که میرحسن شروع به تعلیم اقبال به اسرار آن آثار کرد.

شیوه تدریس سید میر حسن

بدان روزگار که در مدرسه سکاچ مشن تدریس می‌کرد ناگزیر بود که الفبا را به

دانش آموزان تعلیم دهد. روزی الفبا را در روی تخته سیاه نوشت، از دانش آموزی پرسید که (ل) کدام است؟ او انگشت بر روی (ق) نهاد. بعد پرسید که (م) کدام است؟ او انگشت بر روی (ی) نهاد. مولانا میر حسن گفت: به به! شادباش! پرسیدندش که این چه هنگام شادباش و تحسین است؟ گفت همین که او می داند که: م، ل، ق، ی حروف فارسی اند، بسیار مهم است. لاقلاً چیز دیگری نگفت، و تشخیص داد که اینها، حروف یعنی الفبای فارسی اند.

شیوه تدریس میر حسن چنین بود که وقتی یک بیت از شعر فارسی و یا عربی را قرائت می کرد، آنرا به فارسی معنی می نمود و در شرح و تفسیر آن در می ایستاد. آنگاه ابیاتی از اشعار پنجابی و اردو از مترادفات آن بیت بر می خواند، تا موضوع بیشتر و بهتر مرکوز ذهن دانش پژوهان گردد. و این شیوه را نیز در تدریس اقبال پیش نظر داشت. (عبدالمجید سالک، ذکر اقبال، ۱۹۸۳ / ۲۷۴)

نکته اینجاست که میر حسن صد ها بیت، از اشعار فارسی، اردو، پنجابی و عربی در خاطر سپرده و قادر به استفاده آن در هنگام لزوم بود. این شیوه تدریس روز به روز این نوجوان باهوش و مستعد را علاقمندتر و دلگرم تر در فراگیری زبان فارسی و حتی عربی و زبانهای دیگر می کرد.

در آغاز اقبال نزد میر حسن در خانه او درس می خواند. بعد از آن که میر حسن در دانشکده سکاج مشن به عنوان استاد پذیرفته شد، اقبال هم به دنبال آن نحلّه نور بدانجا رفت.

سید میر حسن تنها تدریس نمی کرد بلکه ساعت ها به مطالعه آثار فارسی و عربی و اردو و پنجابی خاطر خوش می داشت.

بعد از آنکه اقبال برای ادامه تحصیل از سیالکوت به لاهور آمد. در تعطیلات به سیالکوت باز می گشت و اشکالات خود را از میر حسن می پرسید و او نیز به پرسشهای اقبال به دقت و به برازندگی پاسخ می داد.

میر حسن کتابهای زیادی در اختیار داشت، و اگر هم کتابی می‌خواست، و استطاعت خرید آن را در خود نمی‌دید، آن را رونویسی می‌کرد، چه هنگامی که اقبال در دانشکده گورنمنت کالج درس خود را تمام کرد و ادامه تحصیل را به انگلستان و آلمان رفت و تفکر غربی را آموذ و به لاهور برگشت. در همین دانشکده گورنمنت و دانشگاه پنجاب به سمت استادی استخدام شد و به تدریس فلسفه همت گماشت روزی به سیالکوت نزد میر حسن رفت، در حالی که میر حسن کتاب نجوم القرآن را رونویسی می‌کرد. اقبال، علت رونویسی را پرسید، میر حسن گفت: قیمت این کتاب ۲۶ روپیه، و مرا بضاعت اندک است و قدرت خرید نیست. آری! چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (عنصری، دیوان، دکتر دبیر سیاقی، ۱۶۱)

مذهب سید میر حسن

با اینکه میر حسن از خاندان رسالت و ولایت بود، تا آخر عمر به گونه‌ای زیست که درک مذهب او کسی را دستگیر نشد. هر کس از مذهب او می‌پرسید، پاسخ می‌داد که من مسلمانم. این وسعت مشرب سبب شد که صاحبان و پیروان همه فرقه‌ها، نه تنها فرق مختلف اسلامی، بلکه هندوها، بودایی‌ها، سیک‌ها و سایر نحله‌ها نسبت بدو احترام خاصی قایل شوند تا آنجا که وقتی وفات یافت صاحبان ادیان و مذاهب مختلف مثلاً هندوها، سیک‌ها، عیسویان و.... بر آن بودند که مراسم وفات او را با آداب خود برگزار کنند (دائرة المعارف اسلامیة، ج ۲۱، ۹۳۳-۹۳۵).

دانش پژوهان و استاد سید میر حسن

شاگردان میر حسن از هر طبقه و از هر مذهب و دینی بودند، اما چشمان نافذ و گیرای میر حسن و عظمت علمی و شیوه تدریس و اخلاص و تقوی و ایمان او به اندازه‌ای شاگردان را مجذوب کرده بود، که آنان کفش استاد را پیش پای او

می‌نهادند و او نیز سخت آزرده می‌شد و خود کفش را به حالت اول باز می‌گردانید و آنگاه می‌پوشید. وقتی شاگردان با میر حسن ملاقات می‌کردند، هنگام مرخص شدن از حضورش پشت بدو نمی‌کردند.

درس استغنا

میر حسن مردی بود بسیار ساده و آراسته به فضایل عالی اخلاقی، در کمال استغنا؛ آن گونه که زینده خاندان رسالت و ولایت است. نوشته‌اند که اقبال بارها اظهار داشته که درس استغنا را از استادش سید میر حسن آموخته است.

اخلاق سید میر حسن

سید میر حسن صبح‌ها بعد از نماز برای فاتحه به قبرستانها می‌رفت و چون بر می‌گشت بر کرسی تدریس می‌نشست و افاضه می‌نمود.

میر حسن را با قرآن انس در فطرت بود، چراکه از تبار نور بود و کلام ربّانی، وی را ملکه نفسانی ضمیر آگاه. در تهجد پاره‌ای از سی پاره قرآن را از بر می‌خواند. آن بزرگ تا پایان عمر ایستاده نماز می‌خواند.

میر حسن انسانی بود متواضع که در نهایت سادگی و متانت و وقار می‌زیست. بزرگ منشی او زبانزد همگان بود. شخصیتی بود باهوش سرشار و حافظه بسیار. آنچه را که فراگیر بود هرگز فراموش نمی‌کرد. انسانی بود وسیع‌المشرب، با همه طبقات سلوکی به مهربانی داشت. چه صوفی، چه ادیب، و چه صاحبان ادیان، و مذاهب مختلف با همکاری رفتاری مؤدبانه و آمیخته با احترام ابراز می‌نمود.

تربیت یافتگان میر حسن

در رأس همه شاگردان میر حسن دو تن به شهرت جهانی دست یافته‌اند، یکی

فیض احمد فیض شاعر معروف پاکستان که در شوروی از احترام ویژه‌ای برخوردار است و دیگر علامه محمد اقبال لاهوری که شهرتش سایه بر کرانه‌های آفاق گسترده است.

وقت‌شناسی و حاضر جوابی میر حسن

میر حسن با همه محاسن اخلاقی، حاضر جواب و نکته‌دان و صریح و راست و دقیق و امین، شهامت گفتار و شجاعت علمی او زبانزد خاص و عام بود. میر حسن را پای بندی به وقت از اندازه برون بود، هرگز کسی ندیده بود، که او دقیقه‌ای دیرتر از موعد مقرر در جلسه‌ای حضور یابد. روزی در جلسه استادان سکاچ مشن، دو دقیقه با تأخیر رسید. رییس انگلیسی دانشکده بدو گفت: ما دو دقیقه برای شما منتظر شدیم. او بلافاصله به کنایه گفت: شما دو دقیقه برای من معطل شدید، ولی ما سالها در انتظار شما بودیم. اعتراض آمیخته به طنزی که در این پاسخ است از خواننده گرامی پوشیده نیست. این پاسخ نگارنده این سطور را در اندیشه پاسخ اقبال فرو برد. آنگاه که استادش (غیر از میر حسن) بدو گفت: اقبال دیر آمدی! او پاسخ داد که اقبال همیشه دیر می‌آید.

خطاب شمس العلماء به میر حسن

در سال ۱۹۲۲ میلادی که استاندار پنجاب میکلیگن خواست لقب "سر" را به اقبال ابلاغ کند اقبال گفت، تا به استادم میر حسن لقب شمس العلماء ندهید، من این لقب را نمی‌پذیرم. استاندار انگلیسی پنجاب بدو گفت: آیا میر حسن تصنیفی و یا تألیفی دارد؟ اقبال گفت: تصنیف زنده‌اش منم! بدین جهت: انگلیسی‌ها بر آن شدند که لقب شمس العلماء را به میر حسن اعطا کنند. به پیشنهاد اقبال، حکم را به سیالکوت بردند، تا به میر حسن برسانند، و چون حکم به حضرتش تقدیم گردید،

سید عالی جناب فرمود: من از خطاب آنقدر می ترسم که از عتاب! بدیهی است که او می دانست خطاب انگلیسیها، عتاب خداوندی را در پی دارد!

سید میر حسن از دید اقبال

اقبال در تمام مدتی را که دست در دامن اندیشه بلند سید میر حسن داشت، چه به عنوان شاگرد، و چه بعدها به عنوان یک استاد در دانشکده گورنمنت کالج، به اندازه‌ای به استادش احترام می گذاشت، که به گفته خود هرگز همدوش او حرکت نمی کرد، بلکه پیوسته پشت سر آن اسوه نور به آهستگی گام برمی داشت. اقبال در سال ۱۹۱۳م به سید محمد عبدالله گفت: هیچ دانشمندی در مشرق و مغرب عالم نیست که من او را ندیده باشم، و با او بحث‌ها در نپیوسته باشم، ولی وقتی پیش میر حسن می رسم بکلی زبانم بند می آید. و خود را فراموش می کنم حتی مسایلی را که خوب فهمیده ام نمی توانم بر زبان بیاورم!

اقبال وقتی در سال ۱۹۰۴ (یادداشت دکتر ظهیر احمد صدیقی، معاون آموزشی (Government college university) یا ۱۹۰۵ م برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت، نامه‌ای به میر حسن نوشت و از او سؤالاتی کرد از جمله نوشت آیا در قرآن آیاتی در باره تصوف هست؟ و اگر هست سوره و آیه را ذکر نمایید، و میر حسن جواب کافی و شافی در ۹ صفحه برای اقبال نوشت. اقبال در بانگ در می گوید.

او شمع بارگاه مرتضوی است. آستان او مرا حرم است. با نفس او غنچه گل اندیشه من باز می شود. این مروّت او بود که من نکته دان شدم. از خداوند زمین و آسمان می خواهم که بار دیگر او را زیارت کنم تا حیاتی نو در رگ هستی من دمیده شود (اقبال، بانگ در، ۲۹ و ۴).

اقبال در آغاز شاعری اشعارش را پیش میر حسن نمی خواند، مگر یک بار، که اتفاقاً یک مصراع از شعرش را پیش استاد بر زبان آورد، و آن وقتی بود که، بچه‌ای به

نام احسان علی، همراه میر حسن بود، که به اقبال گفت: که کودک را بغل کند. اقبال بچه را در آغوش گرفت، بخشی از راه را به دنبال استاد حرکت کرد و چون خسته شد بچه را پایین آورد، و برای نفس کشیدن دقایقی چند درنگ کرد. میر حسن برگشت پیش اقبال و مصراع‌ی گفت که:

بلند کردن این هم به دشواری است. اقبال نیز مصراع‌ی ساخت و گفت: احسان تو خیلی عظیم است.

اقبال می‌گفت: چون در دامن آن سید پرورش یافته‌ام چون او شده‌ام و خود را در آینه وجود او می‌بینم (بانگ در، ۷۸).

آثار بازمانده میر حسن

میر حسن در تعلیمات خود به صحبت بیش از نگارش معتقد بود. اصولاً این نکته اعتقاد گروهی از صوفیه است که می‌توان آنان را صوفیان صحبتی گفت. او کمتر می‌نوشت و بیشتر از راه صحبت آموزش می‌داد. از آن بزرگ قرآنی در میان خانواده به یادگار مانده است به خط خود وی.

تاریخ تولد و وفات سید میر حسن

سید میر حسن در ۱۸ آوریل ۱۸۴۴ در گوجرانواله از حوالی سیالکوت چشم به جهان گشود و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۹ در سیالکوت رخت به سرای باقی کشید و تربت وی در آن سامان فریاد غریبانه بر لب دارد.

دوستان سید میر حسن شیرازی

از میان دوستان بسیار نزدیک سید میر حسن و یا دوستان قلمی او، آن که در ایران بیشتر از همه شناخته شده است علامه شبلی نعمانی (۱۲۷۴ ه.ق / ۱۸۵۷ م ف

۱۳۳۲ ه.ق. / ۱۹۱۴ م) مؤلف کتاب شعر العجم به زبان اردو است، که علامه محمد تقی فخر داعی گیلانی با ترجمه آن شبلی را در ایران از اعتباری ویژه برخوردار کرد. شبلی زبان فارسی را از مولانا محمد فاروق چریا کونی فرا گرفته بود و در زبان فارسی دست توانایی داشت. روابط دوستانه او با سید میر حسن شیرازی بسیار صمیمانه بود. شبلی نعمانی افزون بر آثار اردو، آثاری نیز به فارسی اعم از نظم و نثر دارد. از دوستان دیگر سید میر حسن باید از الطاف حسین حالی متوفی به سال ۱۹۱۴ یاد کرد. (دائرة المعارف اردو، ج ۲۱، ۱۹۶ مشاهیر شعرای اردو و فارسی، ۲۱۹) وی را آثارگران ارزنی به زبان فارسی و اردو است، از جمله آنهاست حیات سعدی و مقالات و مکاتیب وی که دهلی نام دارد. و همچنین کلیات نثر حالی و کتاب اصول فارسی که در ۱۸۶۸ م در هند به زیور طبع آراسته شده است و همچنین امام الدین مولوی، از دوستان دیگر سید میر حسن است که در ۱۸۵۴ م در گجرات ولادت یافت و در ۱۸ مارس ۱۹۱۷ چشم از جهان فرو پوشید. وی هم حافظ قرآن بود و هم در فقه، اصول، تفسیر، کلام دستی توانا داشت.

فراوانند از دوستان سید میر حسن که همه در علوم و معارف اسلامی و زبان فارسی، عربی، اردو، پنجابی، هندی و انگلیسی از استادان سترگ شبه قاره به شمار می آیند. که همه این بزرگان را دکتر سید سلطان محمود حسین در کتاب شمس العلماء سید میر حسن در باب دهم معرفی کرده است و عبدالمجید سالک در معرفی سید میر حسن به استادی کوشیده و دکتر جاوید اقبال فرزند آن بیدارگر جهان اسلام چه بسیار گفتنی ها و نوشتنی ها را در کتاب زنده رود در قلم آورده است.

اما نگارنده ناگزیر به توضیحی در باره زبان فارسی در شبه قاره در زمان کودکی اقبال است. زبان فارسی از حدود سنه ۸۹ هجری قمری با لشکرکشی محمد بن قاسم ثقفی استاندار اموی فارس پا به شبه قاره نهاد. از سوی دیگر گذشته از خویشاوندی زبان فارسی با زبان هندی، در دوره باستان مثلاً در دوره ساسانی

واژگانی از زبان سنسکریت وارد زبان پهلوی شده بود و تعاطی لغات و ترکیبات و تعابیر میان زبان فارسی و زبان‌های مردم شبه قاره وجود داشت.

غزوه‌های دوازده گانه سلطان محمود غزنوی که به یک دستش قرآن بود و به دست دیگرش شمشیر از سال ۳۹۵ یا ۳۹۶ هجری وسیله دیگری بود در گسترش و نفوذ زبان فارسی و معارف اسلامی ایران در آن سرزمین. چه در همان قرن چهارم هجری شاعری به نام نکتی لاهوری (محمد عوفی، باب الالباب، ج ۵۷/۲) در شبه قاره به ظهور رسید که به سبک شاعران خراسانی شعر می‌سرود. و همچنین نوشتن نخستین کتاب در مبانی تصوّف اسلامی به زبان فارسی به نام کشف المحجوب به وسیله هجویری و عزیمت گروه بسیاری از صوفیه، شعرا، اندیشمندان و حتی اهل حرف به شهرهای مختلف شبه قاره چون لاهور، ملتان، کشمیر، دهلی، اجمیر، بنگال و... برای تبلیغ دین مبین اسلام و تصوّف اسلامی وسیله مهمی بود در پیشرفت زبان فارسی در آن دیار به ویژه که دین اسلام با زبان فارسی بدان سرزمین راه یافته بود.

همه اینها می‌توانست در گسترش زبان فارسی نقش ایفا نماید و زبان فارسی را به عنوان زبان دربار از اهمیت ویژه برخوردار کند و آن را برای بیان افکار و احساسات مهمترین وسیله، بشناساند و نیز به عنوان زبان شعر و ادب، تاریخ، تذکره، فرهنگ نامه، طب و سایر علوم به دانشی مردان... معرفی نماید و آنان را به نگارش کتب به فارسی ترغیب کند.

با همه تازش زبان انگلیسی بر زبان فارسی در دوران کودکی اقبال باز هم این زبان راه خود را ادامه می‌داد. اما آن که بتواند طالب علمی چون اقبال را پشتوانه استوار زبان فارسی در شبه قاره قرار دهد سید میر حسن شیرازی بود. افکار بلند او بود که اقبال را جهت پذیرش اندیشه‌های دانشمندانی چون تیگرت، براون و نیکلسون، آرنولد آماده کرد.

نتیجه:

بر روی هم نتیجه توان گرفت که سه عامل اساسی در فراگیری زبان فارسی به عنوان زبان شعر در اقبال نقش داشته است.

(۱) محیط که هنوز زبان فارسی به عنوان زبان شعر و نثر معمول بود.

(۲) استعداد اقبال که دستمایه‌ای بود برای مطالعه دواوین شعرای ایرانی چون

مولوی، سعدی، حافظ و دیگران.

(۳) استاد.

اما استادی چون سید میر حسن شیرازی می‌تواند نوجوان باهوش و مستعدی را کشف کند و او را در حمایت تربیت و تعلیم خود به درجه‌ای از کمال برساند که بیش از سی سال نه تنها نظر جهان اسلام را به خود معطوف دارد بلکه غرب را نیز از فیض نبوغ خود در حیرت آورد. چراکه آن اسوهٔ نحلّه نور به جای سوزن کلاهدوزی شمشیر نور به دست انسانی ظلم ستیز چون اقبال داده بود.

منابع:

- ۱- اقبال، بانگ درا، دیباچه شیخ عبدالقادر، چاپ دهلی، ۱۹۳۳م.
- ۲- اقبال، دکتر جاوید، زنده رود، ج ۱، و ج ۳.
- ۳- انیس ادیب، مشاهیر شعرای اردو و فارسی، لکهنو، ۱۹۹۳م.
- ۴- خلیفه عبدالحکیم، فکر اقبال، ۱۹۸۷م.
- ۵- دائره معارف اسلامیه اردو، چاپ دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۴م.
- ۶- دکتر سید سلطان محمود حسین، شمس العلماء مولوی، سید میر حسن، لاهور، ۱۹۸۱م.
- ۷- سید وحیدالدین، روزگار فقیر، انتشارات آتشفشان، لاهور ۱۹۸۸م.
- ۸- عبدالمجید سالک، ذکر اقبال، بزم اقبال، ۱۹۸۳م.
- ۹- عوفی، لباب الالباب، تصحیح ادوارد براون، ترجمه انگلیسی و ذکر حواشی محمد عباسی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۰- عنصری، دیوان، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۴ ه.ش.

- ۱۱- محمد قاسم فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، بدون تاریخ.
- ۱۲- مولوی، مثنوی، تصحیح نیکلسون، ۱۳۴۷ ه.ش.
- ۱۳- دکتر محمد ریاض، اقبال کاذهنی و فنی ارتقا، علامه اقبال اوین یونیورسیتی، اسلام آباد.
- ۱۴- از استادان عالیقدر جنابان آقایان پروفیسور محمدانورخان و رائج، پروفیسور محمد رفیق، پروفیسور سید رشید بخاری و پروفیسور دکتر محمد اقبال ثاقب که در ارائه منابع و مأخذ عنایات خاص مبذول فرموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌نماید.